



سخنرانی در نجف
حاج حسین خوش لوجه

در نجف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

العبد المؤيد الرسول المكرّم أبو القاسم محمّد

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليكم و

رحمة الله و بركاته

من یک وقت به من اشاره شد که «السلام عليك يا
أبا عبد الله» را بگو! معلوم می شود وقتی که عنایت شد
«السلام عليك يا أبا عبد الله» را بگو! من نظرم این است
که خود امام حسین (علیه السلام) آن گوینده را یاری

می‌کند؛ اما اگر به اجازه خودش [یعنی خودِ شخص باشد] یا حواسش پیش خلق باشد والله! بالله! آن گوینده کسی را نمی‌تواند هدایت کند؛ چون که خودش بی‌اجازه دارد حرف می‌زند. مگر بگویند بگو! الحمد لله خدا را شکر می‌کنم که به من گفتند که «السلام علیک یا ابا عبدالله» را بگو! پس امیدوارم که امام حسین (علیه السلام) یاری ام کند که به غیر [از] حرف ولایت، حرف دیگر نزنیم.

حالا چند مطلب می‌خواهم به رفقای عزیز بگویم، ما الآن [در تلفن خانه] آمدیم، زیر سایه ولایت بودیم و هستیم و ایشان [یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)] ما را خواستند [که] در حضور تلفن خانه اش آمدیم؛ چون که ولایت همه خلقت را گرفته است، به نظر ولایی من، ما اگر

بگوییم خدمت ولایت آمدیم، ما نفهمیدیم؛ چون که ولایت سرتاسر خلقت [را] گرفته [است]، پس ما در حضور آمدیم. مثل این است که الآن یک دوستی داری، آن دوستت [با تو خیلی] دوست است؛ اما یک زنگی [یعنی تلفنی به تو] می زند [و] می گوید چه موقع می شود این جا بیایی؟ الآن الحمد لله به قول ما امروزی ها امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک عنایتی کرده است و ما در حضور قبر ایشان آمدیم؛ اما اگر هم بگوییم قبر، باز جسارت شده است، ما در تلفن خانه آمدیم، الآن داریم با حضرت صحبت می کنیم. تلفن خانه؛ یعنی وقتی که ما [این جا] آمدیم، ما قطع نیستیم، وصلیم.

حالا آمدیم و گفتیم که خب، خدمت حضرت خواستیم

که خودت القا و افشا بده! ما از خودمان حرف ننیزیم و رفقای عزیز همه شان، چه زن، چه مرد التماس دعا دارند. ما توجه نمی‌کنیم، آن‌ها [یعنی رفقا] هم توجه نمی‌کنند، خیال کردند [که] اگر حالا یک مریضی دارند، خوب شد، کار تمام است، نه! اگر یک حاجتی دارند، این حاجت‌شان برآورده شد، [کار تمام است]، نه! اگر یک فکری دارند، فکرشان به پایان رسید، [کار تمام است]، نه! ما صدها، هزاران احتیاج به خدا و ولایت و قرآن داریم. عزیزان من! این قدر نمی‌خواهد حالا یک مریض داری، همه ابعادت را روی آن مریض بگذاری، آیا فکر کردی [که] خودت هم مریض هستی؟ یا همه ابعادت را باید روی مریض بگذاری؟ ما باید خلاصه کسری آن

مریض را جبران کنیم. الآن این آقای، (مخصوص اسم می آورم)، آقای فلانی و حاج ابوالفضل دارند کسری من را درست می کنند؛ اما نمی توانند هستی من را درست کنند؛ هستی من، ولایت است. خدا به این ها اجر می دهد؛ چون که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اگر دوست ما را نخواهی، دروغ می گویی [که] ما را می خواهی. این جور امام صادق (علیه السلام) دوستش را می خواهد، حالا چرا دوستش را این قدر می خواهد؟ این دوست ولایتی است.

حالا عزیزان من! من این جا برای همه شماها چه زن، چه مرد، چه جوان، چه کامل، چه پیر خواستم که خدایا! من که توان ندارم، این ها را حاجت هایشان را برآورده

کنم، به حق صاحب این قبر، خودت حاجت همه شان را برآورده کن! خدایا! این ها همه به ما کمک کردند، من توان مادی ندارم؛ اما علی جان! گفתי که هر کسی که [این طور] باشد؛ [یعنی] خلاصه خیر و خیراتی کند، کاری بکند، من پاسخ می دهم. خدایا! به حق امیرالمؤمنین، این ها که به ما خدمت کردند و خیال [خدمت] کردند و می خواستند [خدمت] بکنند و موفق نشدند، همه این ها را قبول کن! رفقای عزیزى که، (نمی توانم خیلی این کار را افشا کنم، از خدا خواسته ام:) رفقای عزیز! شما که مانند حُرّ در گمراهی بودید، (والله! با چشم گریه آمدم،) امروز به آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتم: علی جان! پسرت حُرّ را پذیرفت؛ این ها که در گمراهی بودند [و]

توبه کردند، این‌ها را بپذیر! در جاهایی که خلق گفت، خلق را اطاعت کردند، حُرِّهم خلق را اطاعت کرد؛ اما فرصتش کم بود. خدایا! به حق صاحب این قبر، یا علی بن موسی الرضا! آن جا از تو خواستم که موفِّق شوم، تشکر از تو می‌کنم. حضرت معصومه «علیها السلام» جای خوب، رفیق خوب، حال خوب خواستم، همه را از خدا خواستید [و] به من دادید. پس بدانید [که] من به فکر شما بودم، او القا می‌کند؛ اگر نه من یک بچه رعیت چه کار می‌توانم بکنم؟! من در گفتار بیچاره‌ام، چون که چیزی ندارم، اما می‌گویم آقا جان! القا و افشا بده! دوباره تکرار می‌کنم، خوشبخت باشید و خوشبخت‌تر بشوید! بین چه گفتم؟ گفتم پسر ت حُرِّ را پذیرفت، تمام رفقای

من که در یک جاهایی رفتند و الآن مانند خُرّ پشیمانند، این‌ها را بپذیر! چون که آن‌ها خلق را اطاعت کردند، دیگر موفّق‌شان نکن [که] خلق را اطاعت کنند، ولایت را اطاعت کنند.

عزیزان من! قربان‌تان بروم، والله! بالله! من به مال شما شخصاً احتیاج ندارم، اما اگر احتیاج دارم، به واسطه مردم احتیاج دارم؛ چون عطاهای شما فقری را، ابعادی را [برطرف می‌کند]، [می‌خواهم] با آن کمک‌های شما، فقری را از مردم برآورم؛ اگر نه من خدا خودش می‌داند اگر من یک کمی، یک کمی، خیلی کم شاید احتیاج داشته باشم. والله! بالله! الآن شما خودتان شاید نتوانید [بفهمید که] چه کار می‌کنید! یعنی تا عدل این‌ها را، تا

عدل این‌ها را شامل حال شما شود، هیچ‌کس نمی‌تواند [بفهمد] چه کار می‌کند! این کمک‌ها که شما می‌کنید و من آن‌ها را به فقرا هدایا می‌دهم! پس خواسته‌ام [که] **إن شاء الله**، امیدوارم هیچ‌وقت دست در جیب خالی نکنید. با خدا شوخی کردم [و] گفتم: خدایا! هر وقت دست در جیب‌شان کردند، پول باشد. آن پولی که در جیب مؤمن است، برکات است، برکات می‌رسد [و] شامل حال همه می‌شود.

حالا هنوز من نتیجه نگرفته‌ام، اما الآن گفتم: علی جان! قربانت بروم، این ولایت را به این رفقای من تزریق کن! اگر ما [از نجف] آمدیم [و] از قبر تو دوریم، به ولایت تو نزدیک باشیم، ولایت در قلب ما باشد. ما الآن از قبر تو

دور شدیم؛ اما به ولایت نزدیک باشیم. «قلب المؤمن، عرش الرحمن» یعنی قلب تمام رفقای من را عرش خدا کن! این عرش می دانید [که] عرش خدا لیاقتش از برای چیست؟ والله! بالله! در تمام گلوله های [گلوله های] خونم [این است] در صورتی [که] عرش خدا، این لیاقتش مال این است که ائمه طاهرین (علیهم السلام) [در] آن جا حضور دارند. حالا «قلب المؤمن، عرش الرحمن» شما بدانید که ائمه طاهرین (علیهم السلام) در قلب شما حضور دارند. من هنوز این [مطلب] را معنی نکرده بودم، این جا دارم خدمت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] معنی می کنم. عرش ارزش ندارد، فرش ارزش ندارد، زمین

ارزش ندارد، آسمان ارزش ندارد، هیچ ارزشی ندارد. تمام این‌ها ارزشش به واسطه علی (علیه السلام) است، تمام این‌ها [ارزش‌شان] به واسطه امام‌زمان (عجل‌الله فرجه) است، تمام این‌ها ارزش‌شان به واسطه دوازده‌امام، چهارده‌معصوم (علیهم السلام) است؛ چون که ولایت خواست خداست. من دارم می‌بینم، عرش را می‌بینم و فرش را می‌بینم و آسمان را می‌بینم، می‌بینم و می‌گویم، نه [این‌که] ندیده [و] بی‌مطالعه بگویم. اگر عرش، آن‌ها [یعنی ائمه (علیهم السلام)] تویش نباشند، خودِ عرش یک چیزی است [که مثل] یک انبار می‌ماند. علی (علیه السلام) در عرش است، حسن (علیه السلام) در عرش است، حسین (علیه السلام) در عرش است،

امام زمان (عجل الله فرجه) در عرش است، آن جا مستقر می شود. آن جا یک محلی می شود که این محل این قدر بزرگ است که، گفتم که یکی خانه خداست، یکی عرش [که از آن جا] به تمام خلقت ابلاغ می شود. چه کسی به تمام خلقت ابلاغ می کند؟ علی (علیه السلام) ابلاغ می کند، حسن (علیه السلام) ابلاغ می کند، حسین (علیه السلام) ابلاغ می کند، دوازده امام (علیهم السلام) ابلاغ می کند. حیات تمام خلقت به واسطه علی (علیه السلام) است، کجا علی (علیه السلام) می گویی؟! اگر علی (علیه السلام) را شناخته بودیم که مشاور [مشابه] درست نمی کردیم.

به شما گفتم: من دیگر پیر شده ام، امیدوارم خدا

همه‌تان را یاری کند، اگر این آقای فلانی و حاج ابوالفضل نبود، من نمی‌توانم دیگر [این‌جا] بیایم، من کمک می‌خواهم. من را کمک کردند، من هم از خدا خواستم: خدایا! در دنیا و آخرت کمک‌شان کن! تمام شما دارید کمک می‌کنید، چرا من کمک برای همه شما خواستم؟ اما یک کمک‌هایی است که [بعضی] موفق می‌شوند، یک کمک‌هایی است که [بعضی] موفق نمی‌شوند. آن‌هایی هم که موفق نمی‌شوند، دل‌شان می‌خواهد [که] موفق شوند [و کمک کنند]، [این‌ها هم] کمک کردند. عزیزان من! ناراحت نباشید [که] من این حرف را می‌زنم، خدای نخواسته، نستجیر بالله یک وقت این آقای حاج ابوالفضل یا آقای فلانی کمک کردند، ریا

کردند؛ اما شما وقتی می‌خواهی یک مؤمن را کمک کنی، کمک نکرده ریا نکردی [در انجام کار خیر ممکن است که شخص ریا کند؛ اما در فکر کار خیر ریا نمی‌کند]. پس جوانان عزیز! ناراحت نشوید [که] چرا ما نبودیم [که] مثلاً چرخ حاج حسین را بگیریم، با آن عقیده‌ای که داری، این دست حاج حسین را گرفته‌ای. به قربان همه‌تان بشوم، الآن [از] خدا خواسته‌ام به حق وجود مبارک امام‌زمان، خدا وجود همه شما را مُستدام بدارد. امیدوارم همه شما رفقا را، سایه‌تان را از سر ولایت کم نکنند. من [چیز] مادی خیلی نخواستم، فقط گفتم: خدایا! جیب این‌ها بی‌پول نباشد، هر وقت [در آن] دست کردند، [پول] باشد.

اما من چه [چیزی] برای شما خواستم؟ گفتم: خدایا!
ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به این ها تزریق کن!
اگر ولایت تزریق بشود، الحمد لله مجلس ما چند تا دکتر
دارد. این ها هم دکتر جسمند، هم دکتر معنوی و ولایت
هستند، من تشکر از همه شما، بالخصوص از دکترها
می کنم. می خواهم به شما این را بگویم، اگر یک آمپول
به یکی بزنید، تزریق کنید، در تمام گلوله های
[گلبول های] خون این [شخص]، این تزریق
نتیجه بخش می شود. من گفتم: علی جان! این ولایت را
در قلب این ها تزریق کن که در گوشت و پوست و خون
این ها ولایت باشد. آن خونی که در این رفقای من
جریان می شود، اگر پوستش را همچین می کند، مثلاً

زخم می شود، [خون می آید، آن خون بگویند علی! آن خون بگویند علی! آن خون بگویند خدا! آن خون بگویند قرآن! آن خون بگویند امام زمان! آن خون بگویند دوازده امام، چهارده معصوم! این مثل ضبط صوت اگر ولایت به شما تزریق بشود که ان شاء الله امیدوارم دعای من مستجاب شود، [در] این تمام خون شما، گلوله های خون شما ولایت است. چرا؟ از کجا می گویی آخر؟ تو بابا! از چه کسی می گویی؟ این ها دکتروند، فهمیده اند، دانشمندند، این ها الآن یک قبولی می خواهند که تو یک حدیثی بگویی، این ها اگر من را قبول داشته باشید بی خود است. من ابلاغ به شما می کنم، شما باید من را مانند ضبط صوت بدانید! آن [چیزی] که از من خارج

می شود، آن کلامی که خارج می شود، رویش حساب کنید! حالا من به شما می گویم این تزریق یعنی چه؟ «یا ثارالله و ابن ثاره»، ای خون خدا! پسر خون خدا! وقتی علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قلب مبارک شما تزریق کند، گلوله های خون شما «ثارالله و ابن ثاره» می شود. توجه کنید!

اگر شما من را در ظاهر تأمین می کنید، من باید با چشم گریه حیات شما را تأمین کنم، ولایت شما را تأمین کنم، عزت شما را تأمین کنم، عظمت شما را تأمین کنم، اگر ولایت باشد، همه این ها هست. اگر ولایت نباشد هیچ نیست، تمام عالم هیچی است. حالا تمام عالم، آسمان و زمینش، عرشش، فرشش، دریاها و خلقت هایی که

هست، مگر ما [وسعت آن را می فهمیم]؟ ما مغزمان گنجشکی است، مغز ما از گنجشک کمتر است. عزیزم! تو کوراکور [کورکورانه] حرف می زنی، با دید حرف نمی زنی، ما باید بعد [از] پانزده سال که من صحبت کرده ام، از کورکورانه دیگر دست برداریم. باید از کورکورانه دست برداری، با چشم ولایت خلقتی را ببینی، با چشم ولایت همه جا را ببینی. الآن من این جا در حق بعضی ها دعا کردم، به بعضی ها نفرین کردم که دارند این ها به ولایت خدشه می زنند، [به آن ها] نفرین کردم. عزیزان من! از اوّل به شما گفتم [که] عبادتی نشوید! بیایید ولایتی بشوید!

من تا یادم نرفته است این مطلب را بگویم، من برای

نوه‌هایم همه‌شان یک چادر خریدم، از ولایت خواسته‌ام این نوه‌های من را، آن‌هایی که من برایشان چادر خواستم، این چادر برایشان چادر ولایت باشد، مبادا چادر ولایت را بردارند. آقای فلانی هم خریده است، شنیده‌ام، من ندیدم، شنیده‌ام، امروز عصر که خدمتِ خدمت علی «علیه السلام» می‌رویم، تو هم باید از خدا بخواهی: من این چادرها که برای این‌ها خریدم، این‌ها چادر ولایت باشد، نه مانتو. والله! مانتو، چادر انگلیس‌ها و آمریکایی‌هاست. از خدا بخواه: این چادر که این‌ها سر می‌کنند، مبادا مانتویی بشوند، این مانتو چیست؟ آیا زهرا (علیها السلام) مانتو خریده [و] پوشیده؟! آیا زینب (علیها السلام) مانتویی بوده؟! آیا مریم مانتویی بوده!؟

آخر ما داریم چه می‌گوییم؟! مگر این ابراهیم نیست [که] زنش را در صندوق گذاشته؟! یک زن سیاه سوخته را. مانتو یعنی آدم زن [اش] را در دکور می‌گذارد، امیدوارم آقای فلانی همین که من خواسته‌ام، تو هم بخواهی. این چادرهایی که به این عزیزان می‌دهم، مبادا گول بخورند، خدایا! آن‌هایی که شوهر ندارند، همسری به این‌ها بده که همسرش باشد، نگوید زن مانتویی می‌خواهم. جوان عزیز! اگر گفتم من زن مانتویی می‌خواهم؛ یعنی زن به غیر ولایت می‌خواهی. مگر زهرا چادر نداشته؟! این‌ها همه‌اش تجدد است، خدا استاد منزّه ما را رحمت کند! منزّه بود، راست راستی منزّه بود، می‌گفت آن موقعی که زن‌ها چارقد از سرشان برداشتند،

[از] آن [موقع] بی حجابی شد. چقدر این‌ها دقیق بودند! علمایی که سابق بودند؛ یعنی آن‌هایی که امام‌زمان (عجل‌الله فرجه) به آن‌ها نظر کرده بود، زیر نظر امام‌زمان (عجل‌الله فرجه) بودند، از خودشان حرف نمی‌زدند. اگر کسی، عالمی از خودش حرف بزند، زیر نظر خودش است یا زیر نظر خلقی است که از خودش بالاتر [است]. باید آن‌ها همین جور بودند، خیلی آن‌ها توجه به امر این‌ها داشتند.

عزیزان من! من به شما گفتم، دوباره تکرار می‌کنم، الآن یک زمانی شده که یک عده‌ای که باید دین ما را، ولایت ما را افشا کنند، خودشان [را] افشا می‌کنند. الآن شنیدم

[که] دو نفر از حوزه حرف‌هایی زدند، اصلاً گفتند لعن به عمر جایز نیست. چندین هزار و سیصد سال است، آخر، آقا جان من! تو که این حرف را می‌زنی، بیا عناد نداشته باش! خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این‌ها را لعنت کرده، تو ببین امام صادق (علیه السلام) این‌ها را لعنت کرده، می‌گویند این‌ها بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مرتد و کافر شدند. حالا عزیز من! چه کار به این کارها داری؟ راه خودت را برو! عذاب خودت را زیاد نکن! یک نگاه به صحنه این دنیا بکن! ببین علی ما را چه [کار] کردند؟! زنش را زدند، جلوی چشمش زدند.

والله! خدمت حضرت رفتم، گفتم: علی جان! از وقتی که

خدا تمام خلقت‌ها را کرده، از تو مظلوم‌تر نبوده. اگر می‌گویند حسین مظلوم، درست است؛ در یک بُعدی مظلوم بوده؛ اما شمشیر زد و شمشیر به امر خدا خورد؛ اما تو نه شمشیر زدی و نه شمشیر خوردی و جلوی چشمت زنت را زدند! نه زنت را زدند، والله! دین را زدند. نه زنت را زدند، حقیقت را زدند. نه زنت را زدند، عصاره تمام خلقت را زدند. نه زنت را زدند، ناموس خدا را زدند، ناموس دهر را زدند. حالا آقا! چرا حمایت از این می‌کنی؟! مگر تو عقل نداری؟! دنیا می‌گذرد، پس فردا پیر می‌شوی و می‌افتی و چه جور جواب خدا را می‌دهی؟! بیا عزیز من! قربانت بروم، طلبه عزیز! آقای عزیز! بیا نایب امام‌زمانت باش! از امام‌زمانت حرف بزن! نه این

حرف‌هایی که هیچ فایده‌ای ندارد، خودت را جهنمی می‌کنی! مگر تو امام را قبول نداری؟! حضرت می‌فرماید: به عمل هر قومی راضی باشی، جزء آن قوم هستی. من بعد از هشتاد و خُرده‌ای [سال] تو را نصیحت می‌کنم، عزیزم! باز هم دوستت دارم، دست از این حرف‌هایتان بردارید! بیایید حمایت از ولایت کنید! نه [این‌که] از کسی که دشمن ولایت است، حمایت کنید. من به همه ابلاغ می‌کنم، این نوار من را شاید همه بشنوند، نه کار عمامه به سر است، شما هم یک وقت می‌روید [و] از او دفاع می‌کنید.

والله! تمام گلوله‌های [گلوله‌های] خونم دارد می‌گوید، این آخرالزمان شما بد به امیرالمؤمنین، علی

«علیه السلام» [و] به امام زمان (عجل الله فرجه) نمی‌کنید، اما امرش را هم اطاعت نمی‌کنید؛ اما به آن دو نفر بد می‌گویید [ولی] امرش را اطاعت می‌کنید، شما بدانید با آن امر می‌میرید، شما با آن امر جان می‌دهید. بیا عزیز من! این کار را نکن! عزیز من! من شما را نصیحت می‌کنم. یک جوروی باشد که، مگر نایب‌های امام زمان (عجل الله فرجه) نبودند [که] از امام زمان (عجل الله فرجه) حرف می‌زدند؟! شما هم باید همه‌تان نایب باشید [و] از امام زمان‌تان حرف بزنید! از زهرای عزیز (علیها السلام) حرف بزنید [تا] با آن‌ها محشور شوید! چرا این حرف‌ها را می‌زنید [که] با این‌ها محشور بشوید؟! من، این نوار من را [دیگران هم]

می شنوند، من خصوصی حرف نمی زنم، به همه ابلاغ می کنم. (صلوات بفرستید.)

چرا می فرمایند [در] آخرالزمان اگر یکی با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان، ملائکه آسمان تعجب می کنند؟ می دانید سرش چیست؟ سرش این است: مثل اول اسلام [که] آن دو نفر مردم را عبادتی کردند، الآن هم ما عبادتی شدیم. عزیز من! بیایید ولایتی بشوید! به تمام آیات قرآن! عبادت شما را نجات نمی دهد. عبادت خیالی است؛ اما ولایت حقیقی است. آخر مگر این نقل را قبول ندارید؟! من [در] تعجبم [که] چرا یک عده ای این جور می شوند.

پشت پا بر عالم امکان زدم من دست بر دامن
زهرا زدم

پشت پا بر عالم امکان زدم، من یقین به ولایت کردم، دست بر دامن ولایت زدم. باید تمام خلق را کنار بگذارید! عزیزان من! والله! خلق ما را نجات نمی دهد، خلق گرفتارتان می کند. آخر شما چه احتیاجی دارید؟! مگر نگفت [که] در آن زمان واجبات به جا بیاور! ترک محرمات [کن و] منتظر وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) باش! ثواب هزار شهید می بری؛ اما لای مردم باش! با مردم نباش! لای مردم باش! با مردم نباش! عزیزان من! قربان تان بروم، بیایید حرف بشنوید! دنیا دارد می گذرد، این ها چه کردند!؟

من دوباره تکرار می‌کنم، من تا آخر عمرم می‌سوزم،
والله! بالله! نمی‌خواهم بگویم، من خدمت امام‌زمان
(عجل‌الله فرجه) در عالم رؤیا رسیدم؛ گفتم: آقا جان!
سلطنت سلیمان که چیزی نیست، اگر سلطنت خلقت را
به من بدهی، من می‌سوزم؛ یکی برای مادرت زهرا
(علیها السلام)، یکی برای جدّت حسین (علیه السلام)؛
اما امروز حساب کردم، مظلوم‌تر از علی (علیه السلام)
اصلاً در تمام خلقت به وجود نیامده [است].

حالا که علی (علیه السلام) مظلوم شد، حالا ببین خدا
این مظلومیت را پاسخ می‌دهد. همان ساخت که
امیرالمؤمنین (علیه السلام)، همان ساخت که می‌گویند ما
[صفات الله را] پاسخ می‌دهیم، خدا هم پاسخ می‌دهد.

حالا با صبری که علی (علیه السلام) کرد، [خدا] چه پاسخی به او داده؟ می گوید: اگر عبادت ثقلین کنی، علی (علیه السلام) را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول نداشته باشی، به زو در جهنم می اندازمت. برو [بین] در کتاب کافی نوشته [است]. خدا به ولایت پاسخ داد. عزیزان من! بیایید! زنان! خانم های عزیز! جوانان عزیز! کامل های عزیز! به همه شما ابلاغ می کنم، شما هم بیایید حمایت از ولایت کنید تا خدا [به شما] پاسخ بدهد. هیچ قدرتی نمی تواند پاسخ ولایت را بدهد، هیچ قدرتی نمی تواند پاسخ ولایت را بدهد. خدا پاسخ داده، هیچ قدرتی نمی تواند پاسخ ولایت را بدهد. هیچ قدرتی مگر خدا نمی تواند پاسخ ولایت را بدهد. بیایید حمایت

از ولایت کنید!

من این جا چند تا چیز خواسته‌ام، گفتم که من این‌ها را برای رفقایم هم می‌خواهم. اولی‌اش خواستم که از سر گناه کوچک و بزرگم درگذرد. بعد خواستم حالا که [از سر گناهانم] گذشته، من را با ولایت از دنیا ببرد، ولایت به من تزریق بشود. این ولایت تزریق شدن، در تمام گلوله‌های [گلبول‌های] خونت ولایت است. یکی هم خواستم: خدایا! ما را کفایت کن! دست‌مان پیش نامرد دراز نباشد. یکی خواستم که خدایا! احتیاجم به تو و ولایت باشد. یکی خواستم که خدا! من دیگر [ببین و سالم] هشتاد و خرده‌ای ام شده، نه من، جوانان عزیز هم این جور باشند، از خودشان حرف نزنند. یک تفگوری به

آن‌ها بده، تفکر نکنند [و] از خودشان حرف نزنند. یکی خواستم که شما حمایت از ولایت کنید!

حسین (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام) حمایت از ولایت کرد، زهرای عزیز (علیها السلام) حمایت از ولایت کرد، جبرئیل حمایت از ولایت می‌کند، میکائیل حمایت از ولایت می‌کند، ریگ بیابان حمایت از ولایت می‌کند، چرا حمایت می‌کند؟ تمام خلقت می‌گویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، یک دفعه خدا می‌گوید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تان قبول نیست، باید بگویی «أشهد أن امیرالمؤمنین علیاً ولی الله، أشهد أن امیرالمؤمنین علیاً حجة الله» هیچ عبادت را قبول نمی‌کنم. برادر! عزیز من! کجایی؟! والله! باید این نوار [را] که می‌شنوید، هدایت هستید، هدایت دیگر

[هدایت‌تر] بشوید. آخر چیزی در خلقت [بدون ولایت] قبول نیست، چرا عبادتی می‌شوید؟! مگر شیطان عبادتی نشد؟! آخرش هم مورد غضب خدا قرار گرفت. ای برادر! عزیز من! کجایی؟! قبولی باید ببری، نه عبادت ببری. خدا قبولی می‌خواهد، قبولی عبادت، محبت ولایت است. (صلوات بفرستید.)

عیزان من! باید یک قدری دست از کار بردارید! یک قدری دست از این چیزها بردارید! تا این که با فکر، با فکر [باشید.] گفتم دوباره تکرار می‌کنم، گفتم که این الآن یک ولایتی داری، می‌گویی دنیایی هست، یکی هم می‌گویی ولایت برحق است؛ اما یقین نداری. ما از آن‌ها باشیم که هم قبول کنیم و هم بگوییم حق است و هم

قبول کنیم، نه [این که] بگوییم حق است و قبول نکنیم.

به تمام آیات قرآن! تمام گلوله های [گلوله های] خونم می گوید: قبولی هر عبادتی، ولایت است. توجه کنید! من دارم در مقابل امیرالمؤمنین این حرف را می زنم. علی جان! این رفقای من را دوباره به حق آن عزیزت، زهرا ی عزیز، این که خدا به تو داده، یک قدری به این رفقای من تزریق کن! همه شان بگویند علی! شب بگویند علی! روز بگویند علی! در کار بگویند علی! نفَس می کشد بگوید علی! همه جانش علی (علیه السلام) است. اگر همه جان تو علی (علیه السلام) شد، خدا چه می گوید؟ آخر خدا چه می گوید؟ خدا از تو چه می خواهد؟

چه موقع عبادت از تو می خواهد؟ اصلاً عبادت بی ولایت ناقص است، عزیز من! قربانت بروم، خدا چیز ناقص که نمی خواهد.

اول که می خواهی بگویی «الله أكبر» [خدا] بزرگ است، ای خدا! ای خدای بزرگ! تو علی (علیه السلام) را به ما بده! اگر نماز می خوانی، همه اش این است که ولایت به ما بده! چرا آخر [سوره حمد] می گوئیم «غیر المغضوب علیهم ولا الضالین»؟ خدایا! ما جزء ضالین نباشیم، ضالین کسی است که علی (علیه السلام) را، بچه های علی (علیه السلام) را، امام زمان (عجل الله فرجه) را قبول ندارد. این ضالین می دانی یعنی چه؟ نه ظلم به آنها کرده، ظلم به خودش می شود «ولا الضالین».

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»: خدایا! به امید تو، «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»: نه کس دیگر، کس دیگر به ما رحم نمی کند. «مالک يوم الدين»: تو مالک دین ما هستی. «ایاک نعبد وایاک نستعین»: خدا! حالا ما [تو را] عبادت می کنیم؛ اما از تو یاری می خواهیم. یاری از چه کسی می خواهی؟ می گویی «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»: یعنی خدایا! ما یاری می خواهیم، ما را به صراط مستقیم وادار کن! «غیر المغضوب علیهم ولا الضَّالِّین»: خدایا! ما جزء ضالین نباشیم، جزء آن ها که محبت علی (علیه السلام) ندارند، نباشیم. ما جزء ضالین هستیم، ظلم به خودمان کردیم، ما که نمی توانیم ظلم به خدا کنیم که! جسارت، جسارت به مؤمن، جسارت به ولایت است؛ اما جسارت به ولایت،

جسارت به خداست، تو الآن داری جسارت به خدا می کنی عزیزم! بیا بیدار شو! بیا هوشیار شو! بیا الآن چقدر دارد عمر [ت] می گذرد؟ بیا تسلیم بشو! به وجود امام زمان، تمام بدبختی بشر این است که تسلیم نیست. من گفته ام سه تا چیز باید داشته باشی: اول ولایت، بعد عدالت، بعد سخاوت. عدالت خیلی مهم است، اگر عدالت داشتند، چه موقع زهرای ما را می زدند؟! چه موقع حقش را می گرفتند؟! این از خود حرف زدن خیلی ناجور است؛ چون که آقا امام حسین (علیه السلام) می گوید؛ من کشته جلسه بنی ساعده ام. کجا دور هم می نشینید [و] حرف از خودتان می زنید؟! بعضی ها می بینی که هستند، دور هم می نشینند [و] حرف از

خودشان می‌زنند. آخر حرف از خودت زدن، فایده‌ای ندارد، باباجان! بیا ولایت را لا بگیر دیگر. چقدر حرف از خودتان زدید! شعر درست کردید، شفت‌هایتان [اساس و ریشه‌تان] درست نبود، شفتِ کار را باید ولایت تأمین کند.

خدایا! به حق ولایت، به حق وجود امیرالمؤمنین، به حق وجود امام‌زمان، به حق وجود دوازده‌امام، چهارده‌معصوم، ما را تأمین کن! خدایا! اگر ولایت به ما بدهی، ما تأمین شدیم، اگر هر چه به ما بدهی، ما ناقصیم؛ اما ولایت به ما بدهی، ما تأمین شدیم. امیدوارم که این حرف‌ها در قلب مبارک این رفقا اثر بگذارد و دیگر [این‌که] ما والله! خدا می‌داند پیش

امیرالمؤمنین رفتیم [و] گفتیم: علی جان! ما می خواهیم یک سوغاتی به این ها بدهیم. ما که نمی توانیم که خلاصه چادر و لباس برای شما بگیریم، پول و مول یوخذو [خبری نیست]؛ اما چه چیز می گویند؟ گفتم: من می خواهم سوغاتی به این ها بدهم، سوغاتی محبت خودت است. تو من را کمک کن! محبت خودت را به این ها بده! دعای من را مستجاب کن! این سوغاتی ما بشود. (صلوات بفرستید.)

من حالا یک خُرده صحبت می کنم، بعد یک چیزهایی می گویم، من می گویم به حق مادرت قبول کن! قبول کن! شما هم دو دفعه بگویید، شما فقط بگویید قبول کن! ما را قبول کن! این را بگویید؛ اما هر وقت من گفتم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ اللَّعِينِ الرَّجِيمِ

العبد المؤيد الرسول المكرّم أبو القاسم محمّد

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله و
بركاته، السلام على الحسين وعلّي بن الحسين و أولاد
الحسين و أهل بيت الحسين ورحمة الله و بركاته

بشر باید این ولایتی که دارد، خدای تبارک و تعالی
امانت به او داده؛ چون که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و
سلم) فرمود: دو چیز بزرگ می گذارم: یکی قرآن و یکی
عترت [است]. اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
[این را می گوید]، والله! بالله! من عقیده ام این است که

نمی‌توانیم بگوییم که مثلاً عترت کمتر است [و] قرآن [بزرگ‌تر] است. حالا ثقل اکبر [و] ثقل اصغر می‌گویند، این‌ها همیشه یک عده‌ای با سوادها یک چیزهایی را به آن ایده خودشان می‌گویند، این باطل است. چرا؟ وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواست این حرف را بزند، انگشت‌هایش را این‌جوری نکرد که [مال یک دست] یکی‌اش بالاست، یکی‌اش پایین؛ دوتا انگشت [یکسان از دو دست] را آورد [و] بغل هم گذاشت [و] گفت این‌جوری. آقایی که تو این حرف را می‌زنی! چرا فضولی می‌کنی؟! چرا خودت را داخل حرف پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌کنی؟! خدا آن عنادت را بگیرد [و] عقل به تو بدهد! تو عناد داری، عقل نداری

که درباره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حرف می‌زنی، تو چه کاره‌ای که حرف می‌زنی؟! به خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته [که] اگر حرف از خودت حرف بزنی، رگ دلت را قطع می‌کنم، خجالت نمی‌کشی؟! حیا نمی‌کنی [که] از خودت حرف می‌زنی؟! مگر تو پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول نداری؟! مگر «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا [تَسْلِيمًا]» را قبول نداری؟! پس تو که این حرف‌ها را می‌زنی، مشاور [مشابه] اهل تسنن هستی. چرا می‌گویی این بالا و این پایین است؟! پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: دو چیز بزرگ می‌گذارم، انگشت‌های مبارکش را

این جوری کرد؛ [یعنی] بغل هم گذاشت؛ اصلش این جوری نکرد که انگشت‌هایش یکی کم [و] یکی زیاد است.

اما چرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اوّل نگفت عترت من؟ چون که می‌دانست عترت را از بین می‌برند، وقتی عترت را از بین بردند، قرآن را هم از بین می‌برند؛ اگر نه والله! روح قرآن ولایت است، روح ولایت خداست؛ یعنی خدا این‌ها را از روح خودش، از نور خودش خلق کرده، این‌ها که خلق نیستند؛ اما دوباره تکرار می‌کنم، چرا نگفت؟ دید [عترت را] از بین می‌برند، همان ساخت که خب می‌خواستند [از بین] ببرند؛ اما کسانی که بخواهند ولایت را از بین ببرند، خودشان از بین می‌روند؛

چون که ولایت خیلی استقامت دارد، ولایت استقامت خداست، چه کسی می‌تواند از بین ببرد؟ الآن ما زیر سایه امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدیم، خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستیم، خدمت قبر مطهرش هستیم. نگاه می‌کنی از در و دیوار همه با شوق و ذوق زیارت می‌آیند، کو آن دشمن درونی؟! کجاست دشمن علی «علیه السلام»؟! مگر به غیر [از] لعنت چیزی برای خودشان گذاشتند؟! آن‌ها را گذاشتند.

حالا یک عده‌ای [از] باسوادها که بعضی‌ها البته، سر سفره علی (علیه السلام) نشستند و دارند عمر را دوباره تشویق می‌کنند. شنیدم یکی از اساتید حوزه قم گفته [که] لعنت به عمر نکنید! تو آخر چه کاره‌ای [که] این

حرف‌ها را می‌زنی؟ بعد از هزار و سیصد سال، تو پیدا شدی [و] حمایت [از عمر] می‌کنی؟! چرا تو فکر نداری؟! چرا اندیشه نداری؟! چرا تو هم مثل عمر می‌خواهی خودت را خراب کنی؟! مگر عمر خراب نشد؟! تو سر سفره امام‌زمان (عجل‌الله فرجه) نشستی، داری شهریه می‌خوری! عزیز من! چرا فکر نمی‌کنی؟! پس اگر حمایت نمی‌کنی، لجاجت هم نکن! الآن یک عده‌ای پیدا شدند [و] این‌ها به عترت بد نمی‌گویند؛ اما به اهل تسنن بد می‌گویند؛ اما اهل تسنن را دارند تشویق می‌کنند؛ به ائمه (علیهم‌السلام) بد نمی‌گویند؛ [اما] این‌ها [یعنی ائمه (علیهم‌السلام)] را دارند تکذیب می‌کنند. وای به حالتان! چرا امام‌سجاد (علیه‌السلام)

می گوید اگر سنگی را دوست داشته باشی، با سنگ محشور می شوی؟ چرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که [هر کسی] که به عمل قومی راضی باشد، جزء آن [قوم] است؟ تو آخر بیا [و] فکر بکن [که] چه مذهبی داری؟! چه دینی داری؟! چه ادراکی داری که می آیی از عمر دفاع می کنی که با عمر محشور بشوی؟! مگر خدا نگفته، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگفت [که] بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) این ها مرتدّ و کافرند؟ تو داری از کسی حمایت می کنی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، خدا، به خصوص امام صادق (علیه السلام) فرمود: این ها آنی [یعنی لحظه ای] ایمان نه به خدا [و] نه به رسول

آوردند. مگر تو رئیس مذهب را قبول نداری؟! چرا تو می‌گویی [که] ما یک عالمی را قبول داریم؟! آن عالمی که تو قبولش داری، هم باید وصل به ولایت باشد، اگر آن عالم هم وصل به ولایت نباشد، وصل به لجاجت است. آیا تو باور نمی‌کنی که علی (علیه السلام) وصل به خداست؟! عزیزم! چرا برای این دو روزه عمر، این حرف‌ها را می‌زنی؟! عزیز من! بیا حمایت از ولایت کن که با ولایت محشور شوی. آیا تو قبول نداری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود [و] امام صادق (علیه السلام) قسم می‌خورد [که] قاسم بهشت و جهنم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی ولی الله است. تو مگر ایمان به آخرت نداری؟! آقا جان! چرا این

کارها را می‌کنی؟! آدم انتظار دارد از حوزه علمیه کسی دربیاید [که] با آواز بلند دفاع از علی (علیه السلام) کند، دفاع از زهرا (علیها السلام) کند، لاماله [لا اقل] دفاع از اسلام حقیقی کند، دفاع از ولایت کند، نه [این که] دفاع از عمر کند. آدم انتظار ندارد که تو شهریه بخوری و این حرف‌ها را بزنی!

عزیز من! بیایید فکر کنید! آن‌ها که با ولایت درافتادند، چه شدند؟! هارون کو؟! مأمون کو؟! ابن‌زیاد کو؟! ابن‌سعد کو؟! خدا به موسی می‌گوید: یا موسی! مبادا درباره بنی‌امیه دعا کنی! من مستجاب نخواهم کرد. چرا ما توجه نداریم؟! حالا از آن بدبخت‌تر کیست؟ کسی که دنبال یک چنین آقایی می‌رود، او بدبخت‌تر است. او باز

یک ماشینی و یکی دو روز یک خانه بزرگی و بالأخره یک آش و لوشی می خورد، تو چه می خوری که دنبالش می روی؟! بدبخت بیچاره! «خَسِیْ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةَ» [هستی]، تو چرا دنبال یک چنین آدمی می روی؟! (صلوات بفرستید.)

چه کسانی زیر این آسمان آمدند [و] حرف هایی زدند؟! کو نمرود؟! کو شَدَّاد؟! کو یزید؟! کو معاویه؟! کو هارون که می گفت ای ابر! بیار! هر کجا بیاری، ملک من است؟! کو ادعاها؟ چرا ادعا می کنید؟ بدان یک روزی گرفتار می شوید و باید جواب بدهید. عزیز من! بیا یک قدری متنَبّه بشویم! با کسی، خودت را، مَنّت را کنار بگذار! خیالت را کنار بگذار! بیا بید موخّد بشویم! ما اگر

واقع یک قدری الآن ابلاغ می‌کنم به همه این‌ها که نوار
من را می‌شنوند، من [سالم] هشتاد و خُرده‌ای ام است
دیگر، نه هوایی داریم، نه هوسی داریم، من والله! از
جوانی ام هم من نداشتم.

یا علی